

تیپ شناسی و واکاوی استراتژی‌های غرب در ستیزش با آموزه مهدویت

رضا شجاعی مهر *

نجف لکزایی **

چکیده

آموزه مهدویت و فرهنگ انتظار، از مهم‌ترین سوبه‌های فعال‌سازی اسلام سیاسی بوده و هست. این آموزه به عنوان یکی از سیاسی‌ترین گزاره‌های اعتقادی اسلام، در شکل دهی به هیجانات و التهابات اجتماعی، در مفصل‌بندی‌های سیاسی جوامع اسلامی نقش آفرین بوده است. انتظار ظهور مهدی علیه السلام، همواره زمینه‌ای برای بروز جنبش‌های مقاومت‌گرا در طول تاریخ پر فراز و نشیب اسلام بوده است. ماهیت انقلابی و تهاجمی این آموزه، آن را از سایر گزاره‌های دینی متمایز گردانیده است. ترکیب این اندیشه با سیاست و ایدئولوژی‌زده شدن آن، ماهیت غیر خنثی و انفجاری آن را آشکار می‌سازد. سیاست‌مداران غربی به این باور دست یافته‌اند که پدیده مهدی‌گرایی و آرزومندی پرچم‌داری تهیدستان جهان از سوی منجی موعود و ترکیب این آموزه در معادلات سیاسی و بین‌المللی را نباید پدیده‌ای اتفاقی و سطحی انگاشت. از این رو با تکنیک‌سازی و تولید استراتژی‌هایی، درصدد حذف و تقلیل‌برد اندیشه موعود‌گرایی اسلامی برآمده‌اند. تبیین و واکاوی این استراتژی‌ها، رسالت اصلی این نگارش است.

واژگان کلیدی: غرب، استراتژی، مهدویت، آرماگدونیسیم.

با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تلفیق اسلام سیاسی با آموزه مهدویت، نگرانی غربی‌ها، رفته رفته شکل ایدئولوژیک به خود گرفت تغییر رویه اسلام از شکل فردی به قالب‌های سیاسی و اجتماعی مبتنی بر گزاره‌های دینی، چالشی بود که نه تنها ایران، بلکه با هم پوشانی و سازمان دهی گروه‌های انقلابی برآمده از جمهوری اسلامی در پوشش فرهنگ مقاومت، برای ثبات نظم منطقه‌ای تحت حاکمیت غرب ایجاد گردید. نقش هویتی آموزه مهدویت و فرهنگ انتظار بر شکل‌گیری انقلاب اسلامی در رادیکالیزه شدن گروه‌های مقاومت اسلامی در جهان اسلام، حتی در جوامع غیر شیعی انکارناپذیر است. ایران به عنوان سمبل اسلام سیاسی، با استفاده از پتانسیل بالای معنوی آموزه مهدویت و کاربست ادبیات آخرالزمانی در تکوین انقلاب اسلامی، در جبهه تمدنی مخالف غرب و آمریکا قرار گرفت. اگر چه این آموزه توانمند، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران نیز مورد توجه سیاست مداران و متفکرین غربی بوده است؛ پس از انقلاب شکوهمند ایران، این آموزه به عنوان گزاره‌ای انرژی زا و الیهیات امید بخش تشیع، مورد اقبال بیش تری واقع شد و در سیل تهاجمات ایدئولوژیک غرب قرار گرفت. جهان غرب در طول قرون متمادی، به اشکال مختلفی به دشمنی و خصومت با تمدن اسلام و آموزه مهدویت پرداخته است. این کینه ورزی‌ها گاه در عرصه رسانه‌ها و تهاجمات تصویری؛ گاه در لابه لای متون و نوشته‌ها، دایره المعارف‌ها و سفرنامه‌های مستشرقین و گاهی نیز با ایجاد انحراف از اسلام اصیل و تحریف آموزه مهدویت، سعی در حیل‌گری و ضربه زدن به آن را داشته است. به طور مشخص این منازعات و دشمنی‌ها، پیش از این که به عدم توافقات در افق‌های سیاسی دو تمدن و ناسازگاری در عرف دیپلماتیک مرتبط باشد، از ریشه‌های فکری، معرفتی و تمدنی دو فرهنگ منبعث می‌گردد که این ناسازگاری تمدنی، در شکل بندی سیاسی، خود را در قالب استراتژی‌ها و توطئه‌های تمدن تفوق طلب غرب، علیه واحدهای هویتی و هنجاری اسلام نشان می‌دهد. دشمن شناسی و آشنایی با اهداف، روش‌ها و شگردهای غرب در قبال اسلام و مبانی تئوریک نظام اسلامی و اتخاذ موضع

منطقی در قبال آن و خنثی سازی توطئه ها، ضرورت پردازش به این موضوع را دو چندان می کند. این نگارش بر این سؤال اصلی استوار است که استراتژی ها و تکنیک های تخریب و تقابل تمدن غرب علیه انقلاب اسلامی ایران و آموزه مهدویت چیست؟ در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش که بر راهبردها و ترفندهای تقابلی تمدن غرب علیه آموزه مهدویت مبتنی می باشد؛ این فرضیه اصلی مطرح می شود که آموزه مهدویت به عنوان هسته اصلی اعتقادات و انقلابات شیعی، به لحاظ ماهیت تهاجمی و چالش برانگیز برای ایدئولوژی های مخالف و ترسیم چشم انداز آرمانی اسلام، همواره مورد توجه اندیشمندان و سیاسیون غربی بوده است. این آموزه با به مخاطره انداختن نگاه موعود گرایی غربی - صهیونیستی، هدف آماج تخریب ها و ترفندهای همه جانبه از سوی جهان غرب قرار گرفته است. این مقاله روایت تیپ شناسی و تحلیل تکنیک سازی های غرب علیه مهدی گرایی اسلامی را بر عهده دارد.

سیر تاریخی آشنایی و تقابل غرب با آموزه مهدویت

آموزه مهدویت با ماهیتی پیش رو و فعال، همواره بر تحولات سیاسی و اجتماعی تأثیر گذار بوده است. این آموزه بر اثر اختلاط با گفتمان های سیاسی، جلوه هایی از ظلم ستیزی و استکبار ستیزی از خود نشان می دهد که با ماهیت استعماری کشورهای غربی ناسازگار است. بروز چالش های سیاسی برخاسته از این گفتمان، همواره آزرده گی و نارضایتی دولت مردان دولت های استعماری را در پی داشته است. لذا به فراخور درک زمان و مکان، با مطالعه و شناخت، به انزوا و انحراف این آموزه اقدام کرده اند. در یک تقسیم بندی، آشنایی تمدن غرب با آموزه مهدویت و ماهیت تعارض گونه آن را با منافع کشورهای غربی، می توان در بروز سه حادثه تاریخی بازخوانی کرد.

این حوادث و پیش آمدها، هر یک به نحوی، موجبات آشنایی هر چه بیش تر غرب، به ظرفیت های بالای آموزه مهدویت را فراهم کرده است:

۱. تأسیس فرقه بابیت و بهائیت: شاید بتوان گفت اولین اتفاقی که به صورت رسمی، جهان غرب را با اندیشه مهدی گرایی آشنا ساخت، جریان بابیت و بهائیت در ایران بود.

مسئله مهدویت و توجه غربی‌ها به این موضوع که در اعتقادات اسلامی به خصوص شیعی، یک منجی زنده حضور دارد و زمانی ظهور می‌کند؛ استعمارگران کهنه کار غربی را به سمت این عنصر پویا، به انگیزه ایجاد تشتت و اختلاف در بین شیعیان سوق داد. همه کسانی که از تاریخ معاصر ایران درک عمیق و دقیقی دارند، به این حقیقت واقف هستند که بابت و بهائیت، مسلک‌هایی هستند که دست تزویر سیاست، آن‌ها را به شمایل مذهب آراست و به جان ملت مسلمان ایران انداخت تا از رهگذر تفاسیر ارتجاعی و خرافی، هسته دینامیک و روح پویای اسلام و مذهب تشیع را منفعل گردانند و راه برای استیلاستعمار هموار گردد. آموزه مهدویت به عنوان اعتقادی حماسی و تحرک‌آفرین، همواره در طول تاریخ غیبت، با بدفهمی‌ها و سوء برداشت‌هایی مواجه بوده است. این کژ اندیشی‌ها با هدایت جریان‌های استعمارگر، روح رخوت و ناامیدی در جامعه پدید آورده‌اند. سوء استفاده استعمارگران غربی از پتانسیل بالای فرهنگ مهدویت و اعتقاد به امام زمان علیه السلام، نزد آحاد جامعه ایران، سبب شد مردم تشنه حقیقت، به مجرد شنیدن ندای بابی‌گری و بهائی‌گری، مبنی بر نزدیک بودن ایام ظهور، نیابت امام عصر علیه السلام و ... به آنان تمایل پیدا کنند. با شناخت جبهه غرب، نسبت به تأثیر و حضور این اندیشه در تمدن اسلامی و ایرانی، رفته رفته مسئله باب بودن «بابت» شکل تازه‌ای به خود گرفت. در دوره محمد شاه، یعنی دقیقاً در سال ۱۸۴۴ میلادی مطابق با ۱۲۶۰ قمری، علی محمد شیرازی، معروف به باب، با حمایت سفارت روسیه تزاری مدعی بابت امام زمان علیه السلام شد. به استناد اعتراف «کینیازدالگورکی» افسر اطلاعاتی روسیه تزاری که بعدها سفیر روسیه در ایران شد، وی، محمد علی را انتخاب کرده، راه و روش تظاهر به بابی‌گری را به وی نشان می‌دهند. براساس اسناد و مدارک تشکیلات بهائیت، حامی اصلی علی محمد باب، افسر اطلاعاتی و جاسوس انگلستان «آرتور کونولی» بوده است. بابی‌گری و بهایی‌گری که هر دو دارای یک آبشخور فکری می‌باشند، به رهبری «محمدباب» و «میرزا حسین علی نوری»، ملقب به «بهاء الله» پا در عرصه وجود نهادند (فریدونی و شهیدی، ج ۳:۴). استعمارگران انگلیسی با هدف تسلط بر ایران و منافع آن، با اختلاف افکنی و فرقه‌سازی، با خدشه وارد کردن به اصل امامت و ولایت، به عنوان اصلی‌ترین اعتقاد و مانع

آن‌ها در دستیابی به اهداف استعماری و اقتصادی؛ زمینه‌های پیدایش این جریان‌ها را به وجود آوردند و با علم کردن سید علی محمد باب در این دوره (قاجار) آشکارا از این جریان حمایت کردند.

۲. **قیام مهدی سودانی:** جنبش «محمد احمد سودانی»، معروف به «مهدی سودانی» در آفریقا یکی از حوادثی است که تقریباً همزمان با بانی‌گری و بهایی‌گری، اذهان غربی‌ها را به آموزه مهدویت معطوف ساخت. در سال (۱۸۸۱م) فردی در سودان به نام «محمد احمد سودانی»، خود را مهدی موعود خواند و با ارتش استعماری انگلستان و مصر، که کشور سودان را به اشغال خود درآورده بودند، به جنگ و مبارزه برخاست. حرکت او، نظر جهانیان را به خود جلب کرد و نام او را به اروپا و دیگر نقاط غرب رسانید.

پس از این که آوازه محمد احمد سودانی به بسیاری از کشورهای اروپایی رسید، این امر موجب گردید اصل موضوع مهدویت و ادعای محمد احمد سودانی برای بسیاری از غربی‌ها، مورد کاوش و پژوهش قرار گیرد. از این رو، دانشگاه سوربن پاریس از «جیمز دار مستتر»، خاورشناس عالی رتبه و استاد دانشگاه سوربن درخواست کرد درباره مهدی سودانی و موضوع مهدویت که بر سر زبان‌ها افتاده بود، سخنرانی کند. به این جهت، دار مستتر به ایراد سخنرانی در مسئله مهدویت و ریشه تاریخی این بحث و نیز سابقه مدعیان دروغین مهدویت در طول تاریخ اسلام پرداخت. او حتی کتاب مستقلی در این موضوع، با عنوان «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم» نگاشت (موسوی گیلانی، ۱۳۸۹: ۱۰۸). این قیام که تحت لوای ادعای مهدویت علیه غرب (امپراتوری انگلستان) رخ داد، برای سال‌ها ذهنیت غربی‌ها را به خود مشغول کرد و توانست بسیاری از چهره‌های سیاسی و فرهنگی غرب را به پدیده‌ای به نام «مهدی» متوجه کند. جریان باییت و بهائیت در ایران و قیام مهدی سودانی در آفریقا که تقریباً هم زمان اتفاق افتاد، موجبات آشنایی مستشرقین و اندیشمندان غربی را با مقوله مهدویت فراهم آوردند و اندیشمندانی نظیر هانری کربن، گلدتسیهر، ادوارد براون، ژوزف گوینو، رنه گنون، مارگولیو، به خلق آثار مکتوب و نگارش دائرة المعارف‌ها، کتاب‌ها و رساله‌های متعددی در باب شیعه و مهدویت پرداختند.

۳. پیروزی انقلاب اسلامی ایران

تجربه تاریخی نشان می‌دهد که ظهور افکار مهدی خواهانه و جنبش‌های موعودگرایانه، به طور کلی، سنتزی است که بر اثر برخورد جوامع اسلامی و شیعی با التهابات اجتماعی برآمده از عناصر بیگانه و استعمار خارجی، پدید می‌آید. در بین فرقه‌ها و مذاهب اسلامی، شیعیان اثنی عشریه (دوازده امامی)، به سبب ایستارهای عقیدتی فعال، بیش‌ترین ظرفیت آفرینش روایت‌های موعودگرایانه را داراست.

در اواخر قرن بیست میلادی، با ظهور ستاره‌های ایمان در آسمان ایران، نشانه‌های باورداشت اعتقاد به انتظار حضرت مهدی علیه السلام در میان امت‌های اسلامی، رنگ دیگری به خود گرفت. اسلام شیعی با محوریت گزاره مهدویت، توانست در فرایند شکل‌گیری انقلاب اسلامی در ایران به نحو مطلوبی عمل کند. آموزه انتظار مهدی علیه السلام به عنوان مولد اصلی فکر انقلابی، به مثابه گفتمان غالب در انقلاب اسلامی، ایدئولوژی‌های رقیب و جریان‌های فکری همچون سوسیالیسم و ناسیونالیسم لیبرال را از سر راه برداشت. بدین سان انقلابی دینی برخاسته از بطن آموزه‌های تشیع، با امید گذار از «ایران شهر» به سمت «آرمان شهر» در ایران پدید آمد و کشتی طوفان زده انقلاب ایران، با فانوس مهدویت در اقیانوس موج و پر تلاطم تهاجمات و تحریم‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی غرب به حرکت درآمد. اوج اثرپذیری و اثرگذاری این آموزه، در انقلاب اسلامی ایران به وقوع پیوست. تبلور این اثرپذیری و اثرگذاری در انقلاب اسلامی ایران که به حذف دخالت غرب در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران و ستیزش با شیطان بزرگ انجامید، برخاسته از روح موعود گرایی شیعی است. این حقیقت مهم‌ترین اتفاقی بود که جرعه اصلی مهدی گرایی و موج بیداری مهدوی را در اذهان سیاست‌مداران و اندیشمندان غربی زده است.

پس از آشنایی اجمالی با روند حساسیت جهان غرب به مهدی گرایی اسلامی، به تبیین و واکاوی استراتژی‌های غرب در جهت تخریب و تعدیل آموزه مهدویت می‌پردازیم:

معناشناسی استراتژی

واژه «استراتژی» (Strategy) که معادل فارسی آن «راهبرد» است، به معنای «راه رسیدن به هدف» است. راهبرد، نوعی فعالیت آگاهانه است که برای مقابله با وضعیتی خاص در آینده پیش بینی می‌شود. بر این پایه، استراتژی (راهبرد) عبارت است از: «هنری که انسان را قادر می‌سازد، مسائلی را که در نتیجه برخورد دو اراده مغایر بروز نموده است، بازشناسی کند».

جهان غرب، یعنی کشورهای اروپایی و آمریکا، در برابر جهان اسلام، استراتژی‌های گوناگونی را طراحی و اجرا کرده اند. طرح راهبردی و اعمال استراتژی‌ها بر اساس اهداف مشخص شده استراتژیک شکل می‌گیرد و اهداف نیز بر اساس مبانی ارزش‌های اعتقادی، مشخص می‌شود. آموزه مهدویت به عنوان یکی از اصیل‌ترین گزاره‌های اعتقادی اسلام، به دلیل پتانسیل بالا و توان بازدهی و اثربخشی بر حوزه‌های مختلف، در تیررس طرح‌ها و تهاجمات دشمن قرار دارد.

آشکار و تبیین ساختن استراتژی‌های دشمن، مناسب‌ترین روش برای خنثی‌سازی آنهاست. از این رو، مجموعه راهبردها و استراتژی‌هایی که در پی می‌آید حاوی نوع ترفندها و تکنیک‌های جهان غرب در برابر آموزه مهدویت است که در صورت تعمیق و کاوش در این استراتژی‌ها، می‌توان راه کارهای فعال‌سازی و تجهیز طیف نخبگان و خواص را، در واکسیناسیون‌سازی این آموزه جست‌وجو کرد.

۱. استراتژی تولید نظریه‌های رقیب و موازی در عرض آموزه مهدویت

دنیای غرب با شناخت ظرفیت بالای آموزه مهدویت و جایگاه رفیع این بحث به عنوان جوهر تفکر شیعی؛ برای حداکثر سازی نظریات رقیب بامهدویت و قالب‌های هویتی اسلام سیاسی، جدال‌های تئوریک خود را آغاز کرده است. تولید و خلق نظریات موازی، در عرض آموزه مهدویت، در جهت کاهش بُرد این آموزه، از استراتژی‌های کلان استراتژیست‌های غربی است.

بر خلاف عقیده و رفتار مسلمانان و شیعیان که امام زمان علیه السلام و آرمان بلند مهدویت، در

قلمرو دینی و بُعد ایمانی شان، بیش‌ترین حضور را دارد و این عدم رها سازی ظرفیت‌های این آموزه، در تمام ابعاد و عرصه‌ها، موجب نگاه حداقلی به این آموزه گردیده است. بحث آینده‌گرایی در جهان غرب، تقریباً در همه حوزه‌های علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، رسانه‌ای و تربیتی تسری دارد. آینده‌نگری در غرب، در روش تجربی علم ریشه دارد که به پیش‌بینی پدیده‌ها و رمزگشایی از حوادث آینده می‌پردازد. در تمدن‌های علم‌گرا، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست نیز آینده‌نگر می‌شود و در پی سیستم‌هایی برای نفوذ و راهیابی به آینده هستند و انسان مدرنیزه شده و علم زده، در جست‌وجوی ساخت آینده خویش بر مدار نظریات و داده‌های علمی است. غرب در بُعد سیاسی این قضیه، حتی در صورت عدم تحقق وعده‌های کتاب مقدس و پیشگویی پیشگویان، به دنبال تغییر مسیر ارابه تاریخ، سعادت خود را در انتهای تاریخ به زلف فلاسفه، سیاست‌مداران و آینده‌شناسان گره می‌زند. جهان غرب با خلق نظریات موازی با آموزه مهدویت اسلامی، در پشتوانه سازی و آینده سازی تمدنی تلاش می‌کند. این تئوری‌های رقیب، به منزله حائل و پوششی بر روی روایت اسلامی از فرجام کارجهان و سعادت نوع بشر است.

الف) نظریه‌ی برخورد تمدن‌ها

ساموئل، فیلیپس هانتینگتون (Samuel Philips Hantington)، استراتژیست اسبق آمریکایی، بی‌آن که هم‌چون برخی تحلیل‌گران، پایان جنگ سرد را ختم مناقشات ایدئولوژیک تلقی کند، آن را سرآغاز دوران جدید برخورد تمدن‌ها می‌داند. او معتقد است جهان در آینده، شاهد کنش و واکنش بین هفت یا هشت تمدن بزرگ موجود خواهد بود. او همچنین معتقد است غرب، بیش‌ترین تنش‌های تمدنی را با اسلام خواهد داشت. خصوصت اسلام و غرب در حال افزایش است و روابط میان دو تمدن اسلام و غرب، آستان بروز حوادثی خونین است. وی که همگونی و برتری فرهنگ غرب را امری مسلم فرض می‌کند، با تکیه بر این اصل که آمریکا ناگزیر است رهبری جهان جدید را به دست گیرد، به کالبد شکافی موانع موجود در مسیر یگانه‌سازی آمریکا در عرصه بی‌رقیب جهانی می‌پردازد (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۹).

هانتینگتون نتیجه می‌گیرد، تا سکولاریزه شدن کامل جوامع اسلامی و تقلیل دادن اسلام به قلمرو شعور فردی و خود آگاهی شخصی، نوعی برخورد بین تمدن اسلامی و غرب اجتناب ناپذیر است. او با توصیه به کشورهای اسلامی برای رسیدن به ارزش‌های غربی و دموکراتیزه شدن جوامع دینی و حذف الگوی مقاومت (بنیادگرایی اسلامی) به نوعی، نظریه مهدویت اسلامی را به چالش می‌طلبد. به عقیده هانتینگتون، تنها خطر تهدیده کننده غرب، اسلام است که پس از انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، حالتی شبه جنگ تمدنی، میان اسلام و غرب به وجود آمد. او درگیری اسلام و غرب را درگیری بنیادین می‌داند و می‌گوید:

مشکل اصلی غرب، بنیاد گرایی اسلامی نیست بلکه خود اسلام است. تمدنی متفاوت که وابستگان به آن، به برتری فرهنگی خود اطمینان دارند. مشکل اسلام نیز، سازمان سیا، یا وزارت دفاع آمریکا نیست، بلکه خود غرب است؛ تمدنی که ملت‌های وابسته به آن، در مورد جهانی بودن فرهنگ خود به یقین رسیده اند و معتقدند آن‌ها قدرت برتر جهانی هستند (همان: ۴).

برنارد لوئیس، مستشرق برجسته غرب نیز، دیدگاهی مشابه هانتینگتون، در مورد اسلام دارد. او معتقد است:

رفتار غالب بر روابط جهان اسلام و غرب، هم چنان با بی‌اعتمادی عمیق و دشمنی توأم است. لذا برای درک بهتر وضعیت غالب بر روابط دو تمدن، باید آن را در چارچوب برخورد تمدن‌ها بررسی کرد، نه درگیری بین ملت‌ها و دولت‌ها (برنارد لویز، ۱۹۹۶: ۷۴).

ب) نظریه پایان تاریخ

یوشی هیرو فرانسیس فوکویاما (Y.F.Fukuyama)، نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» است که به دلیل نظریه پرداززی «پایان تاریخ» مشهور است. تاریخ در نظر فوکویاما پایان یافته است؛ زیرا تنها، لیبرالیسم غربی بوده که توانسته است حدی از آزادی و رفاه مادی برای مردم غرب فراهم آورد که در طول تاریخ بشری بی‌سابقه بوده است. فوکویاما دموکراسی به سبک آمریکایی را به عنوان یگانه سیستم سیاسی صحیح ارائه و اذعان می‌کند که باید تمامی کشورهای جهان به گونه‌ای اجتناب ناپذیر، از این نوع سیستم خاص پیروی

کنند. او از مسلمانان و اسلام سیاسی به فاشیسم اسلامی تعبیر می‌کند. به عقیده او، اسلام گرایان تندرو که در مقابل تنوع و ابراز مخالفت، دارای هیچ گونه انعطاف پذیری نیستند، به فاشیست‌های زمان تبدیل شده‌اند و این، همان چیزی است که ما با آن در حال جنگ هستیم (فوکویاما، ۱۳۸۱: ۷۴). فوکویاما می‌گوید:

سکولارها جاذبه اسلام رادیکال را دست کم می‌گیرند. اسلام رادیکال، تنها در تعصب و آشتی ناپذیری ضد آمریکایی و دشمنی با غرب و ضد مدرنیسم خلاصه نمی‌شود؛ بلکه فراتر از این، این قرائت از اسلام، این برتری را دارد که در دل یک دین مقدس بیش از یک میلیارد هواخواه، جای گرفته که نه تنها نسل خود را تضمین کرده و آن‌ها را در مساجد و مدرسه‌های دینی آموزش داده است؛ بلکه از یک سنت دیرین و ژرف دینی، انتظار مهدی‌گری و کیش شهادت طلبی نیز بهره می‌گیرد (داود خدابخش، ۱۳۸۵: ۹۱).

او تصریح می‌کند:

پایان تاریخ، زمانی است که انسان به شکلی از جامعه انسانی دست یابد که در آن، عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشر تأمین گردد. بشر امروز به جایی رسیده است که نمی‌تواند دنیایی متفاوت از جهان کنونی را تصور کند. نظریه پایان تاریخ که در واقع با تلقی خوش بینانه از آینده تمدن غرب ارائه شده است؛ لاجرم پایان همه حکومت‌ها را به سمت لیبرالیسم می‌داند. این تلقی جبری از تاریخ، هر گونه امید و طرح تازه برای خروج از پارادایم تمدن غربی را غیر ممکن می‌سازد (فوکویاما، ۱۳۷۲: ۳۶۸).

۲. استراتژی ساخت دشمن فرضی و ترسیم جهان دو قطبی

ساخت دشمن فرضی و دشمن‌سازی را می‌توان به عنوان ضرورت اجتناب ناپذیر جهان غرب دانست. دشمن‌سازی به منزله اقدام سازمان یافته‌ای است که جهان غرب برای بالندگی و بقای تمدنی خود، زمینه‌های مقابله با گروه هدف را فراهم می‌سازد.

دولت آمریکا به نمایندگی از تمدن غرب، با توجه به نیازی که به خلق دشمن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی داشت، فرهنگ و تمدن اسلامی، به ویژه کانون‌های

بنیادگرایی آن و اسلام سیاسی را به عنوان مهم ترین چالش و تهدید فرهنگ و تمدن لیبرال دموکراسی معرفی کرد.

به منظور دشمن سازی، جهان غرب به جلوه‌هایی از تعارض نیاز دارد. از آن جا که گفتمان مارکسیستی، کار ویژه خود را از دست داده و از سوی دیگر، دوران نظام دو قطبی به پایان رسیده بود، طبیعی می‌نمود که شکل جدیدی از تهدید سازی و مقابله گرایی استراتژیک جهان غرب ایجاد گردد.

بر اساس نظریات اندیشمندان غربی، بنیاد گرایی اسلامی یا اسلام گرایی، یکی از جدی ترین تهدیدات علیه غرب است. فوکویاما اظهار می‌دارد که ارزش‌های اسلامی، با فاشیسم اروپایی دارای شباهت‌های فراوانی است. (Fukuyama, 1989: 230).

غرب گرایان هژمونی گرا، مبارزه با جهان اسلام را به عنوان محور رفتار استراتژیک خود قرار دادند. آنان توانستند فضایی به وجود آورند که بر اساس آن، نیاز به دشمن در جهان غرب تقویت شود. از سوی دیگر، اسلام گرایی و همچنین جهان اسلام به عنوان نمادهای تعارض با غرب تلقی گردید (Vamik Volkan بی‌تا: ۶۸) و جهان اسلام به عنوان اصلی ترین اولویت سران غرب، در روند دشمن سازی تبدیل شد. آنان برای دستیابی به این هدف، تلاش کردند خط مقدم جدال‌های فکری، سیاسی و نظامی خود را علیه واحدهای خاورمیانه که مرکز خیزش حوادث آخر الزمانی است؛ قرار دهند. از آن جا که این کشورها در معرض افکار و اندیشه‌های انقلاب اسلامی ایران قرار داشتند، آمریکایی‌ها برای مقابله با چنین فرایندی، از الگوی محدود سازی ایران و اندیشه‌های سیاسی انقلاب اسلامی ایرن استفاده کردند. آن‌ها جدال‌های خود را با ایران گسترده کرده و آن را به سایر حوزه‌های جهان اسلام تعمیم دادند (ابراهیم متقی، ۱۳۸۷: ۴۸).

در بین واحدهای درون دینی انقلاب اسلامی، آموزه مهدویت و انتظار ظهور منجی موعود از اهمیت به سزایی برخوردار بود. استراتژیست‌ها و نخبگان سیاسی کشورهای غربی تلاش مطبوعاتی و رسانه‌ای گسترده‌ای در روند دشمن سازی انجام دادند تا زمینه‌های تعارض و تخاصم فکری فرهنگی و ادراکی کشورهای غربی علیه ایران و اسلام شیعی با مولفه موعود

گرایی اش فراهم آورند.

گسترش انقلاب اسلامی با محوریت فرهنگ مهدویت، به خصوص در جوامع شیعی که به نوعی با ایران قرابت مذهبی دارند، برای رادیکالیزه شدن و ایدئولوژیزه شدن فرایندهای انقلابی در جهان اسلام زمینه‌ای را پدید آورد. این امر سبب شد که جهان غرب نسبت به قالب‌های هویتی و محتوایی اسلام سیاسی، نظیر آموزه مهدویت و موعود گرایی، حساسیت پیدا کرده و آن را از ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران متأثر بداند. انقلاب اسلامی ایران با محوریت فرهنگ مهدویت، به گونه‌ای تدریجی در وضعیت تعارض با غرب قرار گرفت. در این دشمن سازی، مهدویت و منجی گرایی اسلامی در قالب گفتمان انقلاب اسلامی ایران، به عنوان جلوه‌ای از تهدید برای جوامع غربی معرفی گردید. الاهیات امیدبخش شیعه به دلیل استحکام درونی و ادبیات امیدوارانه، در ذات خود واجد اجزای هویت سازی است که در برابر غرب از خود مقاومت نشان می‌دهد. اندیشه موعود گرایی و مهدی باوری، جلوه‌هایی از هویت را فراهم آورده که در تعارض با قالب‌های ادراکی، تحلیلی و رفتاری غرب می‌باشد. کشورهای غربی، ادراک خود را از اسلام و مهدویت، بر اساس قالب‌های «گفتمان تعارضی» طراحی کرده اند.

این آموزه، فرهنگ مقاومت در برابر «دیگری» را به وجود می‌آورد. نشانه‌های یاد شده گویای آن است که جهان غرب در حداکثر سازی تعارض خود با مهدی گرایی، در صدد است جلوه‌هایی از مهار، مقابله و تخریب ساختار را در دستور کار خود قرار دهد.

۳. استراتژی اسلام هراسی

«اسلام هراسی» (Islamophobia) مفهومی است که به پیش داوری، هراس و تبعیض غیر منطقی علیه اسلام و مسلمانان اشاره دارد و پس از حادثه یازده سپتامبر، استفاده فراوانی از آن شده است. به عبارت دیگر، اسلام هراسی، این مفهوم را به همراه دارد که اسلام فاقد ارزش مشترک با دیگر فرهنگ هاست و در مقایسه با فرهنگ غرب در موقعیتی فرو دست قرار دارد و بیش تر نوعی «ایدئولوژی» است تا نوعی «دین». اسلام هراسی در ذات خود، نشانه مجموعه‌ای از برداشت‌های ناصواب از اسلام در تمدن غرب، آغشته با

شیطنت‌های استعماری علیه مسلمانان است. اسلام مانند هر قالب مذهبی دیگری، مجموعه‌ای از باورهای فردی و جمعی است که نظام اعتقادی جوامع را شکل می‌دهد. بنابراین، با ایدئولوژی‌زده شدن قالب‌های مذهبی، مقاومت گرایي به قالب رفتاری اسلام گرایان تبدیل گردید.

از نظر دانیل پایپس (Daniel Pipes)؛ اسلام ذاتاً با غرب مخالف است. آمریکایی‌ها به اسلام به عنوان دشمن می‌نگرند و همانند کمونیسم دوران جنگ سرد، اسلام را تهدیدی علیه غرب می‌دانند (Greenhaven Press, 1995: 192). عبدالوهاب صالح، اعتقاد دارد تفکر سیاسی امام خمینی علیه السلام که مشروب از فقه و کلام سیاسی شیعه است؛ منسجم‌ترین منطق اسلام گرایي است. با ظهور اندیشه سیاسی اسلام شیعی از سوی آیت الله خمینی علیه السلام، اسلام گرایي از حالت یک مخالفت ساده و طرح سیاسی فاصله گرفته و به یک جنبش ضد نظام حاکم تبدیل می‌شود (ابراهیم متقی، ۱۳۷۸: ۱۵۳). جهان غرب تلاش می‌کند تا واحدهای انرژی بخش و تأثیرگذار بر فرایند اجتماعی (نظیر عاشورا و مهدویت) در جهان اسلام را تحت عنوان مقابله اسلام سیاسی یا رادیکالیسم اسلامی خنثی کند! بنابراین، استراتژی اسلام هراسی، به طور غیر مستقیم و نامحسوس در جهت تعدیل آموزه مهدویت، شکل رسمی به خود گرفت و آموزه مهدویت به عنوان هسته اصلی انقلاب اسلامی ایران و نماد اسلام سیاسی، در سیل تهاجمات تبلیغاتی دشمن قرار گرفت. هدف اصلی راهبرد اسلام‌هراسی، اشاعه تصویری غیر متساهل از اسلام به منظور ترویج حسی توأم با تنفر و واداشتن ناخودآگاه مخاطبان به اتخاذ یک دیدگاه و رویکرد تعصب آمیز جانب دارانه و تبعیض آمیز نسبت به اسلام و جوامع اسلامی است. با عملیاتی شدن این استراتژی، علاوه بر حذف اسلام از صحنه رقابت‌های بین الملل، خود خواسته به تقلیل و کوچک نمایی جایگاه آموزه مهدویت در دنیای اسلام می‌انجامد.

۴. استراتژی مهار انقلاب اسلامی ایران و جداسازی تشیع از بدنه اسلام

با قدرت گرفتن جمهوری اسلامی ایران در قالب حکومت اسلامی برخاسته از اندیشه تشیع، و تداوم این روند بعد از جنگ تحمیلی؛ دیری نپایید که نظریات فیلسوفان خوش بین

تاریخ از صحنه روابط بین الملل حذف و نظریه «جنگ تمدن ها» با محوریت نزاع تمدن اسلام و غرب قوت گرفت و مفاهیمی از قبیل فاشیسم اسلامی، تروریسم، هلال شیعی، بنیادگرایی اسلامی، ایران هراسی وارد محافل سیاسی و رسانه‌های بین المللی شد. نقش هویتی آموزه مهدویت و فرهنگ انتظار منجی، بر شکل گیری انقلاب اسلامی رادیکالیزه شدن گروه‌های مقاومت دینی در جهان اسلام، غیر قابل انکار است. از همان بدو تولد انقلاب اسلامی ایران، استراتژیست‌ها و سیاستمداران غربی، متوجه ظرفیت بالای قدرت نرم شیعه در جهت جریان سازی استکبارستیزی و عدالت خواهی شدند. آن‌ها به این مطلب پی بردند که اگر گزاره‌های اعتقادی تشیع، کنترل و یا تعدیل نشوند، این اندیشه‌های فراملی به زودی حصارهای قومی و جغرافیایی ایران را شکسته، و بذر آن در جهان تکثیر خواهد شد. از این رو استراتژی کنترل شعاع انقلاب اسلامی و حذف تشیع از اسلام، به منظور مصادره مفاهیم اصیل اسلام ناب، به عنوان محتوای فرهنگی انقلاب اسلامی، در دستور کار قرار گرفت. راهبرد جدا سازی تشیع از اسلام به منظور جلوگیری از صدور و سرایت آن به دیگر مناطق، یکی از اصلی ترین سیاست‌های غرب است. نورمن پودهورتز، یکی از سیاستمداران آمریکایی، در کتاب «جنگ جهانی چهارم، نبرد طولانی علیه فاشیسم اسلامی» نوشت:

«اگر جنگ‌های جهانی پیشین علیه امپریالیسم، فاشیسم و کمونیسم بود؛ در چهارمین جنگ جهانی، آمریکا در مقابل فاشیسم اسلامی صف آرایی می‌کند. به اعتقاد او، این پدیده اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران ظهور کرد و نخستین برخورد آن با آمریکا توسط گروه مقاومت حزب الله در سال ۱۹۸۳ م در بیروت بود.

برای مبارزه با این جریان‌ها، باید ریشه و منشأ پیدایش این الهامات (ایران شیعی) را خشکاند. بنابراین، کسی که در صدد غلبه بر فاشیسم اسلامی است، باید همانند کابل (افغانستان) و بغداد (عراق)، به تهران (ایران) حمله کند. وی همچنین در یک برنامه تلویزیونی گفته بود: «اگر رئیس جمهور آمریکا به ایران حمله کند که امیدوارم این‌گونه باشد و من برای آن دعا می‌کنم، آمریکا ستیزی و

موج دشمنی با آمریکا در جهان از بین خواهد رفت.^۱

از نظر مقامات کاخ سفید، مهار جمهوری اسلامی ایران، باتعدیل قدرت معنوی و کاهش دامنه بازی گری و نفوذ ایران در جهان اسلام و منطقه مترادف است. بر این اساس آن‌ها سعی دارند با راه اندازی جنگ سرد بین ایران و کشورهای منطقه، به ویژه کشورهای عربی، استراتژی مهار و جنگ سرد علیه ایران را اجرایی کنند. برجسته سازی موضوع هلال شیعی و مخاطره آمیز جلوه دادن آن برای کشورهای عربی و اهل سنت، ایجاد تقابل قومی – فرقه‌ای در منطقه، القای خطر ایران برای ثبات منطقه، تضعیف تشیع و تحریف آرمان‌ها و اعتقادات فرهنگی و سیاسی شیعیان و تبدیل آن‌ها به هراس بین المللی، در جهت استراتژی کنترل گرای انقلاب اسلامی ایران قابل تحلیل است. قابل ذکر است تلاش برای عدم دستیابی جمهوری اسلامی ایران به فناوری صلح آمیز هسته‌ای، بخش دیگری از این استراتژی است.

۵. استراتژی مهدی هراسی

تشیع به دلیل دارا بودن عنصر مهدویت، ماهیتی انفجاری و انقلابی داشته است و همواره خطر بالقوه‌ای برای ایادی استکبار به حساب می‌آمده است. به گفته فرانسوا تول:

مکتب تشیع که بر غائیت و فرجام تاریخ در آخر الزمان استوار است، به مذهبی شورش طلب و انقلابی تبدیل گردیده است» (تول، ۱۳۸۷: ۲۱).

او معتقد است تشیع با داشتن چنین استخوان بندی فلسفی و مذهبی (انتظار ظهور مهدی عج)، قادر خواهد بود همچون اهرم بی‌مانندی برای ایجاد بی‌ثباتی در جهان عمل کند (همان: ۲۶).

ظهور پدیده «مهدی گرایی» و تبدیل شدن موعود خواهی به گفتمان غالب جهانی، تهدیدی است که اندیشمندان و استراتژیست‌های غربی آن را احساس کرده اند و راه‌گریز از این سرنوشت محتوم را در مقابله و براندازی آرمان‌های اسلام و تشیع و تبدیل این آرمان‌ها به هراس، جست‌وجو می‌کنند. این مستشرق و شیعه شناس غربی در جهت استراتژی مهدی

1. <http://www.Irannewsagency.Com/index.php?news=4462-40k.27/2/87>

هراسی غرب می‌نویسد:

در واقع مهدی گرایی در شیعه رامی توان با کمونیسیم مقایسه کرد. اقلیت‌های شیعه برای رهایی جهان می‌جنگند؛ چنان که در اندیشه مارکسیستی، پرولتاریا برای رهایی تمام انسان‌ها مبارزه می‌کرد» (همان).

او پس از تطبیق اندیشه مهدویت با اندیشه مارکسیسم، خطر تبدیل شدن این آموزه را به چالشی عمیق برای غرب، هشدار می‌دهد:

از این پس نه تنها وظیفه کارشناسان و ناظران بین‌المللی، بلکه بر عهده رهبران سیاسی است که این واقعیت را کاملاً درک کنند. استقرار صلح، نه تنها در خاورمیانه، بلکه در جهان، به برخورد صحیح با این نیروی جدید بین‌المللی بستگی دارد که همانا جوامع شیعه است (همان).

در دهه‌های اخیر، جهان غرب به موضوع آخر الزمان و آینده‌نگری تمایل بیش‌تری از خود نشان داده است. در عوض به آخرالزمان اسلامی و اندیشه مهدویت، با نگاهی معکوس و تقلیل‌گرایانه نگریسته است. حجم تولید آثار فرهنگی و تدوین استراتژی‌های سیاسی برای مهار مهدویت، انتشار مجموعه گسترده‌ای از کتاب‌ها و مقالات با این موضوع، تولید انبوه فیلم‌های سینمایی و تأسیس هزاران سایت و وب‌سایت جهت اطلاع‌رسانی مطلوب در اینترنت، تنها بخش آشکار این رویکرد عمومی غرب به موضوع مهدویت و آخرالزمان اسلامی است.

شبکه‌های بین‌المللی و پر بیننده‌ای همچون سی‌بی‌ان (CBN)، فاکس نیوز، بی‌بی‌سی (BBC)، در چند سال اخیر به تهیه، تولید و پخش اخبار و برنامه‌های تحلیلی در باب موضوع مهدویت اقدام کرده‌اند. این رسانه‌ها با سنتی و خرافی خواندن آموزه مهدویت و اعتقاد به مهدی علیه السلام رسالت ایجاد و اهمه در مخاطبین خود را نسبت به این اعتقاد اسلامی بر عهده دارند. به عنوان مثال، شبکه خبری فاکس نیوز در سال ۲۰۱۱ میلادی، به تولید برنامه مستندی با عنوان امام دوازدهم باهدف شناسایی و تخریب آموزه مهدویت اقدام کرد. که در چند برنامه متوالی با حضور کارشناسان برجسته این حوزه تهیه شده بود. در بسیاری از سایت‌های اینترنتی وابسته به لابی صهیونیست، پیشرفت‌های هسته‌ای ایران و غنی‌سازی

اورانیوم را آماده سازی سلاح هسته‌ای برای ظهور احتمالی «مهدی» و حمله به آمریکا و اسرائیل قلمداد می‌کنند. در ادامه روند استراتژی مهدی هراسی، مجله خبری آمریکایی ثرومپت، در ۱۷ بهمن ماه ۱۳۹۲، ضمن پرداختن به سخنان «جیمز کلپر»، مدیر اطلاعات ملی آمریکا، علاوه بر خطر تجهیز ایران به سلاح هسته‌ای برای آمریکا و متحدانش، یادآور شده که با بودن انگشت یک کشور افراطی (ایران) روی ماشه سلاح هسته‌ای، نه تنها آمریکا، بلکه کل جهان تهدید خواهد شد.

او هشدار داد:

به خاطر داشته باشید که اسلام افراطی و خشن، برای تسریع در بازگشت امام دوازدهم خود، در پی خشونت و ایجاد تنش است.^۱

به طور کلی، استراتژی مهدی هراسی با دو هدف کلان پی‌گیری می‌شود:

اول: استراتژی مهدی هراسی در سطح جهان اسلام که با حساس کردن و برجسته سازی منجی شیعی، به دنبال تقویت احساسات ضد شیعی و تحریک مناقشات فرقه‌ای و مذهبی است

دوم: استراتژی مهدی هراسی در سطح بین‌المللی، به دنبال ساخت دشمن فرضی و تراشیدن رقیبی برای الگوی لیبرالیسم است که به موازات هم دنبال می‌شود.

۶. استراتژی عملیات روانی و نبرد رسانه‌ای علیه آموزه مهدویت

راهبرد عملیات روانی و نبرد رسانه‌ای در قواعد روابط بین‌الملل و همچنین طراحی سیاست‌ها و برآوردهای سیاست مداران و تصمیم‌گیران سیاسی و نظامی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در این استراتژی که از اولویت‌های اساسی غرب علیه گروه‌های هدف به شمار می‌رود، واحدهای روانی سازمان یافته آمریکا و غرب در دنیای معاصر، طیف وسیعی از رسانه‌های

1. www.thetrampet.com/article/11347.19.0.0/world/wnd/Iran-is-reaoly-to-build-the-bomb

دیداری و شنیداری، ماهواره‌ها و آژانس‌های تبلیغاتی را شامل می‌شوند. انگاره سازی و تکنیک تصویر سازی یکی از شیوه‌های عملیات روانی است که در نبرد رسانه‌ای از آن استفاده می‌شود. در این روش، نیروهای مهاجم سعی می‌کنند با ایجاد تصویری از خود، چهره‌ای مخدوش و ناموجه از دشمن را در اذهان مخاطبان خود ترسیم کنند.

در تصویری که رسانه‌های غربی از امام زمان علیه السلام ارائه می‌دهند، حضرت را شخصیتی بی‌رحم با عقایدی افراطی معرفی می‌کنند. به عنوان نمونه در فیلم مستند «مردی که فردا را دید» بر اساس پیش‌گویی‌های نوسترآدموس، منجم و پیشگوی فرانسوی، آموزه مهدویت و حتی شخص منجی اسلامی را به گونه‌ای تصویر می‌کند که ره آوردی جز بمب و تخریب و نابودی برای انسان‌ها نخواهد داشت و مهدی علیه السلام با ظهور خود بذر وحشت را در عالم می‌پراکند. تصویر ذهنی افکار عمومی در برابر آموزه مهدویت و حوادث آخرالزمانی، با عبور از دهلیزهای رسانه‌ای غرب مسیور است، و در نتیجه موج گسترده‌ای از تهاجم رسانه‌ای و عملیات روانی علیه مهدویت و ظهور منجی موعود، از جانب کشورهای غربی صورت می‌گیرد.

نظریه پردازان غربی در جهت تقویت برد اندیشه پایان تاریخ خود، جلوه‌هایی از اقدامات روانی و عملیات نرم افزاری را به عنوان الگوی مطلوب، در رفتار استراتژیک خود مورد تأکید قرار دادند تا افکار عمومی داخلی را مجاب سازند که نبرد آمریکا با جریان آخر الزمانی اسلام و اندیشه مهدویت، در واقع نبرد میان دو اردوگاه «خیر» و «شر» است. جهت‌گیری رسانه‌های غربی از طریق حداکثر سازی تعارض فرهنگی بین «آنان» و «دیگران» سازماندهی شده است. هانتینگتون بر هویت سازی جهان غرب برای حداکثر سازی انسجام اجتماعی تأکید همه جانبه‌ای کرده است. وی در سال ۲۰۰۴ میلادی، کتاب معروف خود را در مورد چالش‌های هویت در جهان غرب منتشر کرد او در این کتاب، بر ضرورت دو گانه سازی تأکید دارد. این دوگانگی و ظهور فضای مبتنی بر دوگانگی (Dualism) خیر و شر، برای مقابله با گروه‌های موعودگرای در جهان اسلام طراحی شده است. در این نبرد که نبردی اجتناب ناپذیر است، در صورت سرکوب نشدن اردوگاه شر، آرامش و امنیت از جهان دموکراتیزه شده غرب، سلب شده و رفاه و آسایش

آمریکایی رابه مخاطره خواهد انداخت (F.D. kassion, 2004: 131-142).

کشورهای غربی، به خصوص آمریکا، بخش قابل توجهی از جهت گیری رسانه‌ای و تولیدات تصویری خود را برای مقابله گرایی با قالب‌های فرهنگی جهان اسلام، به ویژه مهدویت و آخر الزمان برنامه ریزی کرده اند. در این ارتباط، هالیوود درمقایسه با سایر مجموعه‌های تولید کننده‌ی محتوا، نقش موثرتری دارا می‌باشد. مجموعه‌های فعال در هالیوود ضمن بهره گیری از تکنیک‌های سینمایی، در صددند تا جلوه‌هایی از تهاجم نرم نسبت به موعود گرایی اسلامی را به مرحله اجرا درآورند. به موازات هالیوود، مؤسسات متفاوت دیگری در ارتباط با اهداف فرهنگی و استراتژیک جهان غرب فعالیت می‌کنند. آنان پیام خود را از طریق تصاویر التهاب آفرین که مطلوبیت زیادی برای جوانان دارد، منعکس می‌کنند.

۷. استراتژی ساخت بازی‌های رایانه‌ای و پویا نمایی با مضمون آخر الزمان

یکی از مؤثرترین ابزارها و تاکتیک‌های استراتژیک غرب علیه کشورها و فرهنگ‌های جهان، به ویژه جوامع اسلامی، تولید بازی‌های رایانه‌ای و هنر پویا نمایی و انیمیشن (Animation) است. رسانه نوظهور بازی‌های رایانه‌ای، با توان مندی‌ها و ویژگی‌های خاص خود، به ابزاری نوین برای عملیات روانی و جنگ نرم دشمن علیه فرهنگ مهدویت و تحریف آخرالزمان اسلامی تبدیل شده است.

تولید بازی‌های کامپیوتری با روایت آخر الزمان و جنگ با اسلام، از استراتژی‌های مهم کشورهای غربی در جهت تخریب و تعدیل اندیشه مهدویت محسوب می‌شود. این کشورها در این برنامه‌های تصویری درصددند با تبدیل کردن مقوله ظهور مهدی علیه السلام به عنوان نماد خشونت، به مقوله مهدی ستیزی ومهدی هراسی دامن بزنند. معرفی اسلام و مهدویت به عنوان مکتب ترور و تئوری ترس، یکی از شیوه‌های رایج عملیات روانی غربی‌ها برای تأثیر گذاری بر افکار عمومی، داخلی و بین المللی است. در این برنامه‌های کامپیوتری و تصاویر متحرک برنامه ریزی شده، شاهد جدال‌های ایدئولوژیک و استراتژیک گروه‌های متعارضی هستیم که در قالب رویارویی غرب با مجموعه‌های جهادی اسلامی برنامه ریزی شده است.

در نشانه شناسی این بازی ها، لفظ مهدی، استفاده از شعارها و واژگان اسلامی، متون روایی، چهره‌های متعارض مسلمانان با قهرمانان غربی خود نمایی می‌کند.

روح حاکم بر این بازی ها، نشأت گرفته از منجیان متنوع آخر الزمانی است که دارای ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشند. بسیاری از بازی‌های تراز اول تولید شده به وسیله کمپانی‌های غربی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به بحث آخر الزمان ارتباط پیدا می‌کنند. بازی‌هایی از قبیل جهنم خلیج فارس، آیین قاتل، ندای وظیفه، IGI2، سام ماجراجو در پرسپولیس، حمله به ایران، جزیره سایه‌ها، اسلحه مرگبار، گروه ضربت، بازگشت به قلعه ولفن اشتاین، نیروی دلنا، با مضمون مهدویت ستیزی و آخر الزمان ساخته شده‌اند. هدف اصلی این بازی ها، تشریح خط مشی ها، اهداف و مقاصد سیاسی کشورهای تولید کننده است.

انیمیشن به عنوان قالبی مهم، علاوه بر تربیت کودکان، با برانگیختن احساسات کودکان، باور منجی‌گرایانه آنان را تغییر می‌دهد. تولید انبوه انیمیشن‌های آخر الزمانی با رویکردی سکولاریستی و بر اساس آموزه‌های ایوانجلیستی، شق گسترده‌ای از این محصولات است. انیمیشن‌هایی همچون نجات کودکان، سوپرمن و بتمن، آخر الزمان، آخرین باد افزار، پاندای کونگ فوکار، گالیور، لوک خوش شانس، رایینسون کروژوئه، همه ستاره‌های سوپرمن از این قبیل هستند که بیش‌ترین کارکرد آن ها، گسترش مصداق منجی و نفی منجی‌الاهی با ویژگی‌های خاص معنوی است. در این گونه آثار کودکانه، هر فردی قابلیت منجی‌گری را داراست. بی‌تردید تولید این بازی‌ها و کارتون ها، ترفند دیگری است که جهان غرب علیه آموزه مهدویت اعمال می‌کند؛ اما این بار نه مخاطبین بزرگسال، بلکه اذهان خردسالان و کودکان جهان را نیز نسبت به این آموزه، منحرف و بیمار می‌کنند.

۸. استراتژی چوپان دروغگو

یکی از تکنیک‌هایی که جبهه غرب در جهت کم رنگ کردن و تنزل دادن جایگاه آموزه مهدویت به کار می‌گیرد، اتخاذ استراتژی «چوپان دروغگو» است. این استراتژی بر این پایه استوار است که اگر دروغی را مکرراً تکرار کنید، دیر یا زود آن را باور خواهند کرد. دروغ، بخشی از تاکتیک‌های جنگ روانی محسوب می‌شود. در فریب، با استراتژی دروغ

بزرگ، کوشش می‌شود مخاطب مورد نظر به سمت فضای روانی متفاوت با واقعیت سوق داده شود. این فضای درونی باید به گونه‌ای ساخته و پرداخته شود که گروه هدف، بدون مقاومت، در آن فضا قرار گیرد و مفاهیم انتقالی، مورد قبول و پذیرش او باشد.

مجریان استراتژی دروغ، باید به دشمن تلقین کنند مسیری که انتخاب کرده اند، بهترین گزینه موجود نیست. در عوض با بزرگ نمایی مدل مطلوب خویش، حریف را از اندیشیدن به الگوها و واقعی خواندن ایدئولوژی‌های جایگزین بازدارند. استراتژی فریب یکی از روش‌های اصلی دشمن برای غلبه بر حریف است. این فریب و دروغ می‌تواند در حوزه‌های مختلف، از جمله در اقتصاد، سیاست، رسانه‌ها و امور ایدئولوژیک رخ دهد.

استراتژی چوپان دروغگو بازکاوی عملیات فریب جبهه غرب در مواجهه با وقوع «ظهور امام زمان علیه السلام» در آخر الزمان است. خرافی، دروغ و غیر واقعی خواندن اندیشه مهدویت از یک سو و فریب افکار عمومی و برجسته سازی موعود گرایی و آخرالزمان مطلوب و مورد نظر غرب از سوی دیگر؛ گامی در جهت عملیات فریب و استراتژی دروغ است. تمدن در حال سقوط غرب برای بازیابی و بازسازی خود، با تمسک به استراتژی دروغ و فریب، تصویری را طراحی می‌کند که در آن سایر حوزه‌های تمدنی رقیب، در حال گسست و اضمحلال می‌باشند و با مهندسی معکوس، در یک تغییر تاکتیک، رویکردی منجی گرایانه به خود گرفته و در چهره ناجی عالم نقش آفرینی می‌کند. استراتژیست‌های غربی برای فریب افکار عمومی از دهه‌های گذشته با ارسال کد و پیام، و زمان مند کردن آخر الزمان، برای پایان تاریخ ضرب الاجل تعیین می‌نمایند. ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۷، ۲۰۱۲، ۲۰۲۵، سال‌هایی است که از سوی منابع رسمی و غیررسمی غرب برای زمان پایان دوران تعیین گردیده است. نظریه پردازان غربی می‌کوشند پایان تاریخ و مدینه فاضله‌ای جهان غرب را بر اساس قابلیت‌های درون تمدنی خود ساماندهی کنند این امر را می‌توان به منزله جلوه‌هایی از فریب استراتژیک آنان دانست.

۹. استراتژی حداکثر سازی حمایت از صهیونیسم

حمایت حداکثری و همه جانبه آمریکا و سایر کشورهای جهان غرب از اسرائیل و

قالب‌های هویتی آن کشور را می‌توان به عنوان راهبرد تمدن غرب در مواجهه با تمدن اسلام و کاهش برد موعود گرایی اسلامی دانست. زمانی که تمدن‌ها در شرایط ائتلاف سازی قرار می‌گیرند، طبیعی است گرایش آن‌ها به همکاری با قابلیت‌های فرهنگی و ایدئولوژیک خویشاوند، افزایش می‌یابد. حمایت گرایی غرب از اسرائیل و حمایت از ایدئولوژی آخرالزمانی صهیونیسم را باید در زمره استراتژی‌های کلان غرب در مقابله با اندیشه‌های مهدویت دانست. مجموعه‌های راست مسیحی طی سال‌های دهه ۱۹۹۰ میلادی به بعد، توانستند به موازات همبستگی ژئوپلیتیکی با اسرائیل و صهیونیسم بین الملل، به قالب‌هایی از پیوند ایدئولوژیک نیز دست یابند. شکل‌گیری صهیونیست مسیحی را باید دستاورد نامیون چنین همبستگی‌هایی دانست. به طور یقین آخرالزمان گرایی صهیونیستی و موعود خواهی آمریکایی، حمایت گرایی و جهان غرب از اسرائیل و صهیونیسم را افزایش داد. صهیونیسم مسیحی واژه‌ای است که پس از روی کار آمدن محافظه کاران جدید در آمریکا، بار دیگر وارد ادبیات دیپلماسی جهان شد و به معنای حمایت مسیحیان از صهیونیسم و مسیحیان تازه حیات یافته است. به تعبیری، این جریان، جنبشی ملی است که هدف آن پشتیبانی از ملت یهود برای بازگشت آنان به فلسطین و حاکمیت آنان بر این سرزمین است. اعضای جنبش تدبیری ایمان دارند که وظیفه مهم آن‌ها فراهم کردن مقدمات ظهور حضرت مسیح علیه السلام است. لذا برای رسیدن به این مقصود، تضعیف نظامی اعراب (مسلمانان) و حمایت مالی، سیاسی، نظامی و تقویت فناوری هسته‌ای اسرائیل را از جمله وظایف خود می‌دانند. برخی از نظریه پردازان صهیونیستی بر اساس تداعی خاطرات جنگ‌های صلیبی نسبت به جهاد با مجموعه مسلمانان، بخش گسترده‌ای از حوزه‌های سرزمینی و جغرافیایی جهان اسلام را که برای جهان غرب از مطلوبیت ژئوپلیتیکی برخوردار است؛ به عنوان «سرزمین مقدس» و «ارض موعود» تلقی می‌کنند. فالول مدعی شد:

هر کس در مقابل اسرائیل بایستد، در مقابل خدا ایستاده است! (Jashua
5: 2001: 5). غربی‌ها توانسته اند به گونه‌ای تدریجی، اسرائیل و دین
یهود را به عنوان بخشی از تمدن وهویت خود جلوه دهند. بسیاری اعتقاد دارند
یهودیت و اسرائیل به بخشی از مطلوبیت‌های استراتژیک و شکل بندی تمدنی

غرب تبدیل شده است (متقی، ۱۳۸۷: ۱۱۳).

بنابراین، تمامی کشورهای جهان غرب، ائتلاف ایدئولوژیک خود را فراتراز قالب‌های سیاسی، تحت عنوان «اتحاد مقدس» سازماندهی کرده اند. آنان اعتقاد دارند اسرائیل برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارد؛ چرا که معرف تمامیت چیزی است ما به عنوان مسیحی به آن اعتقاد داریم (Rechard Rob, 1994: 49). حمایت از اسرائیل در بین راست مسیحی بر این مبنا استوار شده که اسرائیل، ارض مقدس و یهود قوم برتر است قومی که «خدا با آن میثاق بسته» است (Allen Hertzke, 2009: 46).

۱۰. استراتژی توسعه و تقویت ایدئولوژی آرماگدونیسیم

«آرماگدون» که در کتاب مقدس با تعبیر «هرمجدون» یا «هر مجیدو» یاد شده است، واژه‌ای عبرانی است که تنها یک بار در باب شانزدهم از مکاشفات یوحنا (کتاب مقدس، یوحنا، ۶/۱۶) به کار رفته است. مسیحیان صهیونیست در تفسیر این کلام یوحنا، هارمجدون را منطقه‌ای بین اردن و فلسطین اشغالی می‌دانند و معتقدند نبرد آخر الزمان میان دو جبهه خیر و شر که به ظهور مجدد حضرت مسیح علیه السلام منجر خواهد شد؛ در آن جا انجام می‌شود و به تعبیر برخی از تفاسیر ایشان، تا دهانه اسبان، منطقه در خون غرق خواهد شد. دکترین آرماگدون حلقه‌ای است که بنیادگرایی مسیحی را به رادیکالیزم یهودی پیوند می‌زند. سپس در نبرد آرماگدون مسیح برای بار دوم از جایگاه خود در آسمان به زمین فرود می‌آید و پس از نبرد با نیروهای ضد مسیح، پیروز خواهد شد و آن گاه صلح واقعی و جهانی محقق خواهد شد. مسیح علیه السلام به پایتختی بیت المقدس و از مرکز فرمان دهی خود در معبد سلیمان (که قبلاً توسط دوستان مسیح بر خرابه‌های مسجدالاقصا ساخته شده است) صلح را در سراسر جهان محقق خواهد کرد (هال سل، ۱۳۷۷: ۷۵).

در ایالات متحده، با پیوند خوردن سیاست و مذهب از سوی راست گرایان مسیحی، زمینه‌های اجرایی سازی رسالت گرایی در غرب ایجاد شد. در این دوران اندیشه‌های موعودگرایی و مسیحاگرایی با رسالت گرایی پیوند خورده است. هسته مرکزی پیروان این فرقه، اعتقاد به نبرد دائم بین خیر و شر است گروه‌های راست مسیحی می‌کوشند ائتلاف

گرایی را با جلوه‌هایی از موعود گرایی پیوند دهند. به گفته دوايت گيسون، مدير ائتلاف جهانی، انجيل‌ها خشونت‌ها مردم را به فکر انداخته که آیا مسیح در حال ظهور است؟ (Willoam Kristol, 2002: 149).

آموزه مهدویت به مثابه گفتمان غالب اسلام شیعی از ماهیت پویا و مقاومت گرا برخوردار است؛ طبیعی است در برابر گفتمان‌های غیر مقاوم و شکننده تر، در فرایند مبارزه جویانه قرار می‌گیرد. جهان غرب برای کاهش قابلیت مقاومت این آموزه، از استراتژی گسترش گفتمان متقابل بهره می‌گیرد. آرماگدونیسیم به عنوان استراتژی دامن زدن به نبرد نهایی سرنوشت ساز در سیاست خارجی غرب، به عنوان مفهومی محوری مورد توجه استراتژیست‌ها و بازیگران سیاسی قرار گرفته است. طرفداران پروژه آرماگدونیسیم، با بردن جهان به سمت جنگ آخرالزمان، رسالت خود را بستر سازی و فراهم کردن مقدمات ظهور حضرت مسیح علیه السلام می‌دانند و برای رسیدن به این مقصود، تضعیف اعراب و مسلمانان و حمایت همه جانبه از اسرائیل را از جمله وظایف خود می‌دانند. مهم ترین مولفه‌ها و ایستارهای دکترین آهنین آرماگدونیسیم که از سوی آمریکا، اسرائیل و کشورهای هم پیمانان‌ها اعمال می‌شود عبارتند از: لزوم ایجاد کشوری یهودی در فلسطین به منزله زمینه سازی برای ظهور مجدد حضرت مسیح علیه السلام؛ تضعیف و نابودی قدرت مسلمانان در جبهه آخر الزمان؛ تقسیم جهان به خیر و شر (سیاه و سفید) و ضدیت و درگیری با اسلام و آموزه مهدویت.

نتیجه گیری

در این پژوهش، به بررسی و تحلیل سیر آشنایی جهان غرب با آموزه مهدویت در سه پیش آمد تاریخی پرداختیم.

۱. در جریان تشکیل و تأسیس فرقه ی بابیت و بهائیت؛
۲. قیام محمد احمد (مهدی) سودانی؛
۳. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران.

اهمیت این موضوع فقط در این نیست که بسیاری از ملت‌ها و مذاهب جهان، موعود

باورند؛ بلکه ضرورت این بحث از آن منظر است که موعود باوری به عنوان پدیده‌ای دینی رو به رشد، بر معادلات سیاسی و فرهنگی جهان معاصر تأثیر گذار است. با پدید آمدن جریان مسیحیان صهیونیست در اواخر قرن نوزدهم و تشکیل دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ میلادی؛ همچنین با قدرت گرفتن این جریان آخر الزمان گرا در لایه‌های سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده آمریکا از یک سو و به صحنه آمدن دین اجتماعی به جای دین فردی، و ظهور اسلام سیاسی در قالب گفتمان جمهوری اسلامی ایران از سوی دیگر، تعارضات ایدئولوژیک و آخر الزمانی جبهه غرب و جهان اسلام رنگ سیاسی به خود گرفت. با سیاسی شدن و رادیکالیزه شدن آموزه مهدویت در قالب انقلاب اسلامی ایران، نه تنها قالب‌های تعارضی، معرفتی و فرهنگی دو تمدن اسلام و غرب فعال گردید، بلکه توانست ادبیات و واژگان چالشی جدیدی را بازتولید کند.

با سامان دهی جدال‌های نهفته و تفاوت‌های تاریخی- هویتی در بستر فرایندهای استراتژیک، موجبات خلق استراتژی‌های هدفمند و باز تولید تکنیک سازی‌های هوشمندانه علیه آموزه مهدویت به عنوان جوهر اسلام سیاسی پدید آمد. تولید نظریه‌های رقیب و موازی، ساخت دشمن فرضی، اسلام هراسی، مهار و کنترل گرایان انقلاب اسلامی و جداسازی تشیع از اسلام، مهدی هراسی، عملیات روانی و نبرد رسانه‌ای، ساخت و تولید بازی‌های رایانه‌ای و انیمیشن با مضمون آخر الزمان گرایی، فریب و چوپان دروغگو، حمایت حداکثری از صهیونیسم، تقویت ایدئولوژی آرماگدونیسیم از اقدامات و استراتژی‌های فعال غرب در زمینه کاهش موج مهدی گرایی در جهان است.

منابع

۱. نوال، فرانسوا (۱۳۸۷). ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه: کتیون باصر، انتشارات ویستار؛ بی جا.
۲. خدابخش، داوود (۱۳۸۵). قدرت و میراث نومحافظه کاری در آمریکا، انتشارات مدرسه، سال دوم، شماره ۵.
۳. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۸۱). اسلام و جهان مدرن ماهنامه آفتاب؛ ترجمه: سعید کوشا باش، شماره ۱۳.
۴. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۲). فرجام تاریخ و واپسین انسان، ترجمه: علی رضا طیب، مجله سیاست خارجی، سال هفتم، شماره ۲۳.
۵. فریدونی، مشایخ و شهیدی، عبدالحسین، (بی تا)، مدخل باب دایرة المعارف تشیع، ج ۳.
۶. متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). رویارویی غرب معاصر با جهان اسلام، قم، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. موسوی گیلانی، سید رضی (۱۳۸۹). شرق شناسی و مهدویت، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام.
۸. هال سل، گریس (۱۳۷۷). تدارک جنگ بزرگ، ترجمه: خسرو احمدی، انتشارات رسا.
۹. هاتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸). برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه: محمدعلی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

منابع انگلیسی

10. Bernard Lewis, Islam and the west (NewYork: oxford Press, 1996, p . 74).
11. Letter to President Bush on the war on Terrorism, Project.for the new American Century, *تا، بی* p. 37.
12. F.Fukuyama. The End of History , The National Interests, Summer, 1989, P.230
13. Vamik Volkan, The Need to have Enemies and Allies:From clinical Practic to Inter national Relation ship, p, 68.
14. F.D.Kossin.Etal, Muslim Societies and Psychological warfare, Journal of Sociology, Washington Post, No . 18, 2004. P . 131-142.
15. Jashua creen, Goods Foreign Policy, washington monthly, nov 2001. P . 5.
16. Richards Rob, Has God Finished With Israel? Monarch: Ibid, Middle East Journd, 1994. P.49
17. Allen Hertzke, how christians fit into middle East Eguation, National Public Radio, Talk of the Nation, No . 23, April, 2009. P. 46
18. William kristol, Following God Abroad, New York Times, No 21, May 2002, p . 149.
19. Political Islam is a Threat to the West, in Islam: Opposing View Points, USA, Greanhaven press, 1995. P . 192.